

نخرد

در لسان اشعار لفتح و در مدار با کسر معنی هوشیار و در بران سینر  
با کسرت معنی دانا و هوشیار معنی فریاد اگر یارے  
اندک زلل داندم : بنا بخردی شهره گرداندم -

بفتحین منسوب به بدن و سکون دال غلط و بهمین طور بفتحین است  
عربی در جیشی و مکین و همگی و غلطی -

بدنی

برکت

لفح اول ژمانی ژمانت معنی بالیدین و افزون شدن زگانا ہے  
بسکون نیز آید چنانچه قدسی گوید چنان ضرب شمشیر  
دستی نشانند که در خرمن عمر برکت نماید - و تافعی در معرمان گوید  
پسیت چو افتاد بر آفتابش عبور : شد از برکتش مشیر برای نور  
از بھار عجم و آنچه در عوام به تشدید است معنی غلط -

برادر

لفح اول اگر چه هیچ کیے از کتب لغت لفظ برادر تصدیق بنظر صاحب  
غیبت نیامده که لفتح صحیح است یا کسر مگر صاحب بران نوشته است  
که فرادر لفتح بر وزن برادر پس ازین معلوم شد که برادر لفتح

بزرگ

لفح اول و سکون راسے نملہ بعدہ راسے معجز راعت کننده  
و در حقان و کسانیکه ازین تحقیق آگاهیند بزرگ بر ذال معجز بجاسے  
راسے نملہ بخوانند و این نزد اهل تحقیق صحیح نیست از بران -

برو بار

لفح متحمل و حلیم بسکن در معنی ترکیبی آن تامل است بھار عجم -

بر حذر

بالفتح و حاء حطی بمعنی یکسو و برکنار و پنجم باء فارسی چنانکه  
 شهرت دارد و خطاست بهار عجم سعدی فسه باید بیت  
 تو پاک آمدی بر حذر باش پاک که ننگ است ناپاک فتن بنجا  
 بکسر اول فصد و غایب یعنی سرگین آدمی و غیره و بمعنی برون آن  
 و بفتح خطاست از منتخب و کسز -

براز

بزشکال

بفتح اول و سکون ثانی و شین معجمه موقوف و کات عربی بمعنی  
 برسات و بفتح تین نیز آمده و در چهار عجم نوشته که لفظ هندیست  
 و نزد صاحب غیبات مفسر سزشکالست که بین ممله  
 باشد چه در هندی برین معنی باشد و کال و بمعنی وقت سرانج اللغات  
 باق کاشی گوید **و** بردر سیکده باقر اگر حرفی منی بر سید  
 خم نبه و بزشکال میگردد -

براهین

بر لنگان

بالفتح جمع برهان و بضم خواندن خطاست - غیبات اللغات -  
 بمعنی گریختن از مصلحات دیربان و بهار عجم و نیز صاحب بهار عجم  
 نوشته که درین تامل است ظاهر لنگ بکسر لام بمعنی الت صوت  
 پس بر لنگ زدن از قطع آلت بود چرا که زدن بمعنی بریدن آلت  
 بضم موحده و راء ممله ساکن و نون مضموم و سین ممله جامه  
 که از لشم سیاه بافتند و را سفید هم باشد و آن لباس

برس

ترسیان و نصاری است خاصته صاحب کشف اللغات  
می نویسد که در صحاح بمعنی کلاه دراز آورد و مرزا جلال طباطبای  
در توحید گوید فقره رشتنه بر نس را سب و طبلسان زاید را  
یک چرخ رشتنه - و از قاموس بر نس بمعنی کلاه دراز و هر جا  
که سر آن جامه از آن جامه باشد علم از آنکه پیر این سب آستین  
زنان باشد یا همه مردان یا غیر آن معلوم می شود مثال فیه -

**بر خور داری** این القاب خاص بدختر تو نشین و هر دو با سه تختانی برای  
**و نور چشمی**

تا نیست دانستن محض خطاست چرا که در فارسی یا برای تائید  
هیچ جایاده مگر در هندی و اگر گویند بر اسے متکلم است خصوصیت  
دختر نمی ماند به پس هم ثابت می شود بجه صورت این القاب بدختر  
خالی از کرامت نیست چنانچه قدسی گوید **و نویسد نور چشمی**  
آفتاب آن صفحه روز را ۱۰۰۰۰ نوبت گاست خوانند این محراب بر و

بضمین و سکون را سه جمله و ضمیم عربی و کسر هم نام وزیر عظم  
نوشیروان و این معبر بزرگ هست و آنچه در بعضی لغات نوشته

**بزرگ چهر**

که بضمیم نشاید و را سه جمله هر دو را ساکن باید خوانند این قول  
غلط است صحیح همان است که بضمیم مضموم خوانند چرا که در عربی دو  
ساکن بدون مده بهم نیاید از رساله مجربات صاحب منتخب چون

ضمه نسبت کسره و فتح حرکت قوی است پس کلمه بس بر  
که ضعیف بود باین حرکت قوی قوت دادند و قوت ضمه شبر  
ملادرجت فعل مذکور است -

بسطت

بفتح اول و سکون ثانی و فتح طاء یعنی فراخی و کشادگی از  
صراح و کنز و کنایه از دوستی و بهضم خطاست

بسط

بافتح یعنی فراخی بهضم از صراح و بمعنی گسترده

بسطام

صاحب منتخب اللغات و منزل الاما غلاط و یا قوت عمومی نوشته

که با کسر است نام شهر است که مولد حضرت یزید است و حقا

مولد و کشف و صراح و مدار و لب الالباب بفتح نوشته اند

و بهضم در هیچ کتاب یافته نشد -

بساتین

بفتح جمع بستان و بهضم خواندن خطاست -

بشارت

بضم و کسر یعنی خبر خوش و بفتح یا بمعنی خطاست از بحر الجواهر

و مدار و کشف و مولد و منتخب -

بقریبند

این لفظ غلط است و بقریبند صحیح چرا که مصدرش فرسادن است

پس زیاده کردن یا سه نمانی بعد از سه ممله و سه نمانی بعد از سه ممله

تا سه نوقانی نیز درین لفظ از بعضیین هم یافته شده -

بقری

بافتح کارگاه جولانیه از کشف و از رشیدی معجم سے شروع

که راجه جولا هم باشد۔

بقال

در بند و ستان یعنی غله فروش بسیار مستعمل شده است و با معنی

بدل با لفتح و نشاید دال تمله صحیح باشد و نزد اهل زبان بقال

بمعنی تزه فروش است چنانچه با لفتح تزه را گویند از پر داغ بدایت

و جید گوید چگویم ز بقال صاحب جمال ازان خط سبز و

ازان رنگ آن اسیزان بر لافش از شهر و ده نمد پوش از

گر و کلفت چومه ازان بیروت دل پر گله چو انگور شد خوشه

آبد زمرگان خوش دل مرد پیر ز سوراخ غریب همچو پیر و از

شعوی مولوی شعوی خطار معلوم می شود۔

بکارت

بفتح صحیح است و بضم و کسر خطاست بمعنی دو شیرگی از منزل الاما خطا

در صراح و کشف و منتخب۔

بکر

دو شیره و در بعضی بلاد که باکره استعمال یافته از مختصات عوام است

و صحیح بکر یا غیر بدینند قیقات محی الدین علی قوسی را اول بر تهر

فرنگ خلاق ناصری گویند سخن بکر و معنی بکر و بوسه بکر۔

بج

بفتح اول و سکون ثانی نام شهر خراسان از بریان و منتخب لغت تهر

خواندن خطاست۔

بلاور

بفتح اول و ضم دال تمله مرد و نعت است که سندی آنرا بھلانوه گویند

عاری در درجه چهارم و نام زیور و سپریه زنان که بصورت بلاد سازند  
وزنان آن را بر سبزند از شیر شیری و لطایف و مدار کشف  
و جمانگیری و بریان و بکسر اول در فتح دال غلط است -

بناگوش

بضم اول نرسه گوش از کشف و سراج اللغات و صاحب الالف  
از سکندری و شرفنامه جل لغات همین بضم اول تحقیق کرده و صاحب  
فرنگ حسینی نیز همین ضم جمع گفته پس بکسر و بالفتح که شهوات  
مخض غلط باشد و نیز صاحب بھار عجم نوشته که بعضی معنی شقیقہ  
گفته اند و بعضی معنی پس گوش آورده اند - الا صاحب مصطلحات  
بضم و معنی آن از بالا سے گوش تا بن گوش باشد و در رشیدی  
پس گوش درین خطاست از بہار عجم در وقایع نعمت خان  
عالی چنین گوید نظم صباحی با صفا گشته ہم آغوش بچجل  
از روی او صبح بناگوش - صبح بناگوش استعاره از  
صفا سے اوست صائب گوید **۵** از جمع کز خموش بود شمع  
دیگران پر روشن لم ز صبح بناگوش سے شود در بناگوش است  
زایدست پس فتح و کسر - یا چنانچه در سکندری است سطا  
معلوم می شود -

بندر لاهیکی بندر بیت در سند صاحب بھار عجم گوید کہ بندر بوزن خنجر لفظ

ہندی ست و اکثر اطلاق آن بر شہر ہاسے کنند کہ از در ہاسے  
شور نزدیک و آبادی بسیار داشتہ باشد انتہی این قول غلط است

بندر لغت عربی ست و در قاموس ست البندر المرہی و المکلاۃ  
یعنی بندر گاہ شکر گاہ کشتی ہاسے و جاسے انبار گاہ و غلط تر  
ازین اصل بندر در قرار دادن و یکدل را از اجتماع متجانسین منہ  
کردن ست۔

**بندیوان** در اصل بندی بان بود بمعنی کسی کہ نگہبان قیدیان باشد و عوام در  
لفظ و معنی غلط کردہ اند کہ بجاسے ہاسے مودہ و او سے خوانند  
کہ بجاسے بندی کہ بمعنی اسیر ست بند و سے آن را بمعنی قیدی  
و اسیر گویند۔

**بنیامین** بر وزن اسرافیل نام سپر یعقوب علیہ السلام کہ برادر حقیقی یوسف  
بود و ابن یامین غلط است از منتخب و نام شاعر است چنانچہ  
صاحب قاموس گوید قال فی القاموس بنیامین کا اسرافیل جو  
یوسف علیہم السلام و لا نقل ابن یامین پس در بصورت لفظ  
بن بر ایاسے یامین متصل باید نوشت تا جز و کلمہ از کلمہ جدا نباشد  
و اینکہ علییہ نوشتہ اند غلط است۔

**یولہوس** بہ ترکیب لفظ یو کہ مخفف ابو باشد بمعنی پدر و صاحب الفت و

لام تعریف غلط است چرا که هوس لفظ فارسی است بمعنی آرزو پس  
 داخل کردن الف و لام بر وجهی نباشد بخلاف بر الف و لام و  
 بوجهی و امثال آن که الفاظ عربی است پس حق آن است که  
 بله پس به و او و الفست مرکب از لفظ بل بضم ب و یون لام  
 که بمعنی بسیار باشد و از لفظ هوس بمعنی بسیار هوس چنانچه  
 بلکه بمعنی بسیار کام و بلخار و بلخاک و بلخت بمعنی بسیار غار و  
 بسیار شور و بسیار چ شرح بوستان از میر عبد الواسع <sup>نویسنده</sup>  
 صاحب غیث گوید که آنچه میر عبد الواسع در اینجا نوشته که  
 هوس لغتین لفظ فارسی است بمعنی آرزو و مقتضای بشریت  
 خطا واقع شد چرا که از قاموس و صراح و منتخب صریح معلوم  
 می شود که هوس لغتین لفظ عربی است بمعنی آرزو و در نصیحت  
 داخل کردن الف و لام بر وجهی نباشد چنانچه بر الف و لام و بوجهی  
 و امثال آن آنچه در بیان و جهانگیری نوشته است که هوس  
 بضم بو و مجهول بمعنی آرزو و امید است درین صورت لفظ هوس  
 غالباً فارسی الاصل نباشد بلکه نوبه از تفریس باشد که لفظ هوس  
 را که لغتین است فارسیان بو او مجهول خوانده اند یا آنکه اتفاقاً  
 ماده لفظ عربی و فارسی متشابه الحروف واقع گشته باشد پس



بموس برون وار والفت چنانچه عبدالواسع نمیده بر وزن  
 مل نوش و گل دوز ثابت می شود و حال آنکه یکے از شعر ادب کلام خود  
 باین وزن نیاورده بلکه همه بر وزن بواجب آورده اند فافهم۔

**بوتات نویسی** غلط است و صحیح بیوتات نویسی بزبادت تحتانی و ضم اول و ثانی و

این جمع بیوت است جمع بیت است که بمعنی خانه باشد غیبات لغتاً

**بہجت** بالفتح تشادمانی و نازگی و زیبائی و خوبی و بضم چنانکه مشهور است

غلط است از مدار و کشف و گنزر۔

**بہترین** نسوب بہ بخت یعنی چسبیزیک آن را بہتر میتوان گفت و گاہے یا و

مخص زمانہ باشد از بچار عجم۔

**بہمان** و **فیلان** کنایہ از دو چیز یاد و شخص غیر معین کہ آن را پاستار و پستار

**بہمانی** و **فیلانی** با سے فارسی بہم گویند و دوم ظاهر الامال اول است نہ لغتاً

و بالعکس و **بہمان** علیہ و لفظ بہمان را صاحب رشیدی نفیج آورده اما مشہور است

**و فیلان** و غلب کہ ہمین صحیح باشد۔

**بے نوکر** بمعنی شخص نوکری پیشہ کہ بجائے نوکر نباشد غلط است بجاییش

صحیح نا نوکر است چه لفظ نا براسے نفی بر مشتقات و صفات آید چنانچہ

اہم فاعل و ہم مفعول و صفت مشبہ مثلاً نابالغ و ہاموع و خلعت

و با لفظ بے براسے غیر شتوق و صفات آید چنانچہ ہم مصدر و ہم

جامد مثلاً بے شعور و بے ہنر و بے زر۔

بلیبراک

بالکسر و یاء مجہول و بین مہملہ و کاف عربی بمعنی شتر جوان

بمعنی شتر بچہ ہم آمدہ از بریان و سروری و در رشیدی نو

کے بعضی گفتہ شتر کی یادش عربی و پدرش دو کو بان باشد وہم

صاحب بریان از نوشتہ کہ بمعنی استر کہ بہندی آن را

نجر گویند نیز آمدہ و در سراج اللغات نوشتہ کہ بلیبراک بای

موجودہ و یاء مجہول و بین مہملہ شتر جوان پر قوت و آنکہ بعضی

بمعنی خرا لاغ و شتر نوشتہ صحیح نیست چرا کہ بدان معنی بلیبراک

بدون بین۔

بیلقان

بالفتح نام شہر کہ بکسر از کشف و بریان و در موند نوشتہ کہ بفتح

و لام موقوف و در خیابان نوشتہ کہ شہر کہ است از ایران ظاہر

معرب بلیگان باشد مولف گوید کہ در صورت تعریب بفتح اول

در فتح لام صحیح باشد و بسکون لام خطا چرا کہ در عربی اجتماع کتہین

بدون مدہ درست نباشد۔

در سکندری و موند بفتح نوشتہ صاحبہ اگر گفتہ کہ بکسر بفتح

بیوہ

سعدی فرماید **بیوہ** چراغی کہ بیوہ زنی بر فروخت بیوہ

دیدہ باشی کہ شہر بکسر بفتح۔

# باب فاری

پادشاه

ببای فاری صحیح است و بای عربی هم آمده اینک در زبان و نشان

ببای عربی نهشته در دین ظاهر از جهت استکره جز اول است

از کلمه مذکور که بزبان هندی قبیح است و لفظ پادشاه مرکب است از

پاد و شاه و لفظ اول که پاد است بمعنی تخت باشد چه در اصل پاد است بود

تاس فوقانی را بدل بدل کردن لفظ پاد بمعنی پاسبانی و پاسبان

نیز آمده و لفظ شاه بمعنی ندادند است از بران و جمانیری و جیران غنای

در شبیدی سلیم گوید **ع** چشم خوانیشان را سدر بس بدست

شور کرد به شد چو پوست پادشاه اول پذیرا کور کرد -

ببین محله بمعنی گدا و در بران بمعنی گاری نوشته -

پارسه  
پای سنگ

وزن قلیه در کفه ترازو نهند براسه برابر کردن وزن کفه دیگر

و پاسنگ

در بران بدین معنی پارسنگ نوشته براسه محله بجای

نمائی و درین تامل است -

بکسر اول و فتح دوم بر وزن پسر نه لفتح اول چنانکه مشهور است

پیش رفتن و مجالدین علی قوسی نیز نوشته و این شعر فردوسی

پدر  
پذیره

به تخمیل آورده **ع** پوشنید گفتار و نامداره پذیره شدن را بیار است

از مبد  
کار

لیکن در سوار و کلام فصحا بمعنی استقبال کننده ہم دیدہ شد طالب  
 آئی گوید چون در آید پذیرہ شود و سہ کام ہاوش تازہ روی  
 کن بسلام۔ صاحب تذکرہ دولت شاہی می نویسد ابابک بن سعد  
 زنگی اور پذیرہ شد انتہی مصنف سراج اللغات در رسالہ تحقیق  
 لغات ہندی نوشتہ پذیرہ بمعنی استقبال کہ صاحب برہان قاطع  
 نوشتہ سہو کردہ۔

پرستار  
 لفتح اول و ثانی بمعنی مطلق خدمتگار خواہ غلام باشد خواہ کنیز خواہ  
 مرد یا زن کہ بی منتکاری نوکیر باشد و انیکہ بعضی مردم ہندوستان  
 مخصوص بمعنی کنسیر دانند خطاست از سراج سعدی فرماید  
 پرستار مرثیہ پسیر کہیں بہنی آدم فرخ مور و گس۔  
 لفتح اول و فتح ثانی بمعنی فرخ و روشنی و عکس شمع  
 کہ از جرم نورانی ظاہر شود و بمعنی سایہ چنانکہ مشہور شدہ خطاست  
 از برہان و کشف و بھار عجم۔

پر تو

پسندیدہ بکسیرین برگزیدہ از موند و در برہان بختجین است۔

پسید  
 بدل صحیح است و بجائے وال تار فوقانی نوشتن گفتن  
 خطاست سعدی فرماید پسیدے کند گریہ بر جای پاک  
 چو ز ششس نماید پوشد بنجاک۔

# پلنگ

بفتخنین نام درنده ابست از رشیدی و مدار و هماگیری و لطایف  
 و سراج و موند و بهار عجم در بان و کسانیکه کبکسزل و فتح لام خوانند  
 و یا بمعنی چنیا دانن غلط است و سراج الین علیخان علیه الرحمته و  
 شرح گلستان هم نوشته اند که اکثر مردم بے تحقیق مینارستان  
 پلنگ جانور سے را دانند که آن را بندی چنیا گویند و این خطا  
 زیرا که پلنگ جانور دیگر است که عبری آن را امر گویند و چنیا در فارسی  
 بوز گویند پلنگ و در چهار عجم نوشته که پلنگ درنده ابست  
 غیر از بوز که بندی چنیا گویند و چارپا - به چوبین و باین معنی میند  
 که در شعرا بعضی اهل ولایت نیز واقع شده است شرف گویند  
 پی خواب بهارش فریش کردند چپلنگ بیدافت از سایه بید -

# پلاو

# پنبه دوز

بالفتح بمعنی نعمت و طعام معروف نه لضم از مزیل و موند و بهار عجم -  
 بمعنی کینه دوز غلط است صحیح پنبه دوز است و وزن کینه نوز و بمعنی  
 کسیکه پارچه کینه و خرقه داشته باشد آن دوز دار سراج -

# پنجبانه

# پنبه

# پوشاک

نام عدد معروف نه بالکسیر منانکه مشهور است از موند و بهار مزیل  
 در بهار عجم لضم و در لطایف بالفتح -  
 پوشش مخفف پوشش و آک لفظیست مفید معنی نسبت از  
 رساله معتبر -

پوچی

بضم اول و دو معدول و سکون لام بمعنی راهبر نوشته اند و این  
خطاست صحیح پوچی است بضم یاره تختانی و دو معدول و سکون  
لام و یم فارسی بمعنی گداسه راه بستن چه پول بضم بر وزن پل در  
ترکی بمعنی راه و کلمه چی بمعنی دارنده و صاحب است۔

پیاده

مرب از پی بمعنی پا و آد که کله نسبت برین تقدیر باید که گفته باشد  
لیکن مشهور کبیر است از بهار عجم فرسردوسی گوید **س**  
هم اکنون ترا اسه برده سوار پیاده بیاموزمت کارزار۔

پیرو

پیاده مرزبان فرستاد طوس که تا اسپستانم از شکبوس  
تابع و این صریح است زیرا که ترکیب لفظی و استعمال فصحا افاده  
این معنی میکنند و بعضی مؤلفان که بالاتفاق آن را بمعنی پیروی  
نوشته این دو شعر پسند آورده اند **س** عاقلان پیرو نقطه  
نکنند یا نحو اند تا غلط نکنند۔ و جید گوید **س** گزندی  
کرم زاهد را تلاش عقبار پیرو زبده خاکسوخست این پیچار  
از عدم اطلاع باصل نسخه در هر دو شعر تسامح در زبده اند چه بیت  
اول چنین است که مصرع **س** عاقلان پیرو نقطه نشوند چون  
این بیت است از قطعه که یکی از شعرا در زمان سلطان باقرا  
گفته عقبار ج بقافیه مصرع ولی ندارد که آن غشای این غلط

گردید زور شعر دوم بجای لفظ پیر و لفظ پیروی است که بازید  
 خنک گرم می جوشد و لطف، این سخن را سخندان نازک خیال  
 در سے یابد۔

## باب کے متا فوقانی

تاجر  
 ما بعد از  
 بکسر جیم سوداگر کسانیکہ لفتح و ضم جیم خوانند محض غلط۔  
 این لفظ غلط است چرا کہ لفظ تابع صیغہ ہم فاعل است کتب  
 لفظ دار حاجت ندارد اگر اتفاق افتد بجایین بتعداد بدون  
 الف یا فرمان بردار یابد گفت۔

نالاش  
 بروزن شاباش بمعنی سعی و جستجو ظاهر غلط است چرا کہ  
 در کلام اساتذہ و کتب لغت نیامده مگر انیکہ گویم این لفظ تری  
 و در ترکی حرکات را بحروف علت مینویسند پس الف اول  
 فتح تا سے فوقانی نوشتن این الف درست باشد و خواندنش  
 نادرست۔

پنیدن  
 گرم شدن بمعنی اضطراب و بیقراری مجاز است و بطا سے  
 حطی نوشتن رسم متأخرین است از بهار عجم۔  
 لفتح تا سے اول و کتا سے ثانی و تشدید میم مفتوحه بمعنی بقیه  
 نتمه

تجلی

و آخر هر چیز و کساینکه بکسر اولی و فتح ثانی خوانند خط است از کشف  
 آشکارا شدن از کمنزد در منتخب رکوشن و آشکارا کردن و جلوه  
 کردن و به استعمال فارسیان کنایه از غلبه نور الهی که موسی ع را  
 بر طور ظاهر شده بود موسی علیه السلام از ان به پوشش شدن پس  
 تجلی بلفظ داشتند و شکستن و تراویدن و دیدن و در کون عمل از  
 بهما بر عجم و گاه به فارسیان تجلی را تجلی میخوانند اگر چه یا سه  
 تا قبل کسور را الف خوانند خلاف قاعده عربیت لیکن این  
 نصف نویسه از تقریب است چنانکه تمنی را تمناء و تماشای را  
 تماشا می خوانند -

تخافوئیل

لفتح اول و ضم فاء کسره همزه سال مرغ چه تخافو در ترکی بمعنی مرغ  
 دیل بمعنی سال چنانکه دوره دو آزرده ماه را سال باشد همچنین گاه  
 را دوره دو آزرده سال نیز مقرر است دهر سال را نامی علیحدت هم  
 جانوریت پس تخافوئیل نام سال دهم است از حرد و آزرده سال  
 کساینکه نام ماه فمذ غلط است از غیاب -

تذکار

لفتح ذکر نمودن و بالکسر خط است چرا که سوا سے بتیان و تعلقا سے  
 بیچ مصدر سے بروزن تفعال بالکسر نیاید مگر اتم جنس و صفات  
 برین وزن اکثر سے اید چنانکه تمسال و تمسار و تملغاب بمعنی



بسیار بازی کننده از سال ابن حاج -

تذرو

نفتح اول و ثانی که ذال معجم است بمعنی خردس صحرائی و بدال مطلق  
نوشتن و خواندن و بمعنی کباب گفتن خطاست از جباگیری و  
فرهنگ حکیم نورالدین و در سراج اللغات از فرهنگ قوسی  
نقل کرده که تذو و بدال معجم مرغی از جنس ماکیان و خردس که  
در پیشه شهر آباد و مازندران بسیار باشد و لغایت خوشترنگ  
بود و باز سراج الدین علیخان آرزو قول قوسی را پسند نموده  
نوشته که مرا اعتماد بر قول قوسیت که صاحب زبان است -

تصدیقه

زیادت یاد را آخر این لفظ غلط است و صحیح تصدیقیت بدون با  
از بچار عجم صاحب غمیاث گوید که اگر در آخر لفظ تصدیقه ماسه  
فوقانی که از جهت وقف باشد است براسه مره قرار دهند و  
بمعنی یکبار در دسر دادن اسه یکبار تکلیف دادن مستعمل نمایند  
درست باشد و این استفاد است از فصول اکبر -

تفرقه

نفتح اول و سکون ثانی و کسر او فتح قاف و کسانیکه نفتح فاء و سکون  
را خوانند خطاست بمعنی فرق کردن میان دو چیز یا چند چیز -  
بضم یایه تهمانی مشدد بر وزن تولد و کسانیکه نفتح یایه  
تهمانی خوانند خطاست -

تقید

تفصیح

بضم اول میخ کوب بچی کاشی گوید **ه** آبنمگرد و بزین اول  
 میخ **ه** تفصیح لغزشش نموان محکم زد - آن را تفریق نیز گویند  
 فونی گوید **ه** اگر بفرض کشم در طویدیه شبیه نظم **ه** خورم ز منتراپیان  
 دو صد تفریق - بجای قاف اول فای معجزه دانستن است  
 از فرینگ ترکی الا صاحب غیاث میخ خوب مطابقت مصطلحات  
 نوشته در حواله لغت ترکی می کند -

تنگ

بالفتح دکان فارسی بمعنی قعر چاه و تہ و پائین زمین چون تہ حوض  
 وین چاه و عمق و بمعنی دیدن و این لفظ بکاف عربی نیز آمده است  
 از بریان و موند و در سراج اللغات نوشته که لفظ تنگ بکاف  
 فارسی صحیح است و آنچه سروری و بریان بکاف عربی نوشته اند  
 نطاست -

تنگ

بضم گوسه گریبان از بریان و لغات ترکی که بهندی گندی گویند  
 و بمعنی حلقه کوچک که از آن گوسه گریبان را بگذرانند و در هند  
 مشهور است ظاهر درست نیست -

تلاش

بر وزن فراتش بمعنی سعی و جستجو از لغات ترکی و تلاش بر وزن  
 شاباش خواندن غلط مگر نوشتن درست بعضی گمان بردند که لفظ  
 تلاش عربی است و براسے معنی تلاش کنند لفظ تلاش از

تلاش ما خود کنند انہم محض غلط و صحیح بجائے تلاشی  
 لفظ تلاشی ست چرا کہ لفظ تلاش ترکیبیت از بہار عجم و سراج  
 طغر گوید **۵** طفل نیک از چشم خود بخود گیرد قرار **۶**  
 آب بازان را تلاش دست و باہرست - و مید گوید **۵** گر  
 نکر دی کرم زاہد را تلاش غبار پیروز ہائیکے سوخت این  
 بیچارہ را -

بتائے مثلثہ بر وزن تیکرم بوسیدن و بوسہ دادن چیز سے را  
 از منتخب این لفظ را بسین مہملہ نوشتن خطاست -  
 باہد گیر طپا نچہ زدن و بریکد بریکد زدن مویہا سے دریا از منتخب و  
 کسائیکہ تلاطم را بدو طائے مہملہ نویسنہ خطاست -

بالفتح و غین معجمہ در ترکی بمعنی نشان و مہر و داغ کہ بران اسپ  
 وغیرہ نهند و باج گرفتن از سوداگران و مردم کہ تنغا گویند غلط است  
 از کشف و شرفنامہ و لغات ترکی و در مصطلحات نوشتہ کہ تمنغا لفتح  
 باجیت کہ مہر در ہائے بلاد و معابر بجا از تجار گیرند و بمعنی مہر کہ  
 بعد گرفتن باج بر جناس نجا ز نند و بمعنی فرمان سلطانی و مکرر  
 بستن شاعر مضمون خود را -

بفتح اول و سکون مہم و کشیدین معجمہ بفتح یا سے تمنغانی بر وزن

تلیثم

تلاطم

تمغا

تمشیت

تفعلت ما خود از مشی بمعنی جاری کردن در روان کردن دگسانیک  
بر وزن تفعیل گویند غلط است چرا که درین حال یاسے تهمانی  
زائد میگردد و در حال آنکه اصلیت -

تنباکو

بلفظ کشیدن مشعشع این زبان و لفظ نوشیدن محض خطاست  
از بهار عجم -

تنباک

بر وزن غنک سازیت که یک شش نیم کشند و یک طرف  
بسته باشد و آنچه از نو نیم کشند و یک است و یکس که یک است  
سود لفظا ابطاسه دست در آورده بنا بر قاعده اهل لغت که  
طاد فارسی نسبت این محل تعجب است امیر نجابت گوید در

چمن تنبک نیم غمت غنچه گل در ندای غالی طایفه رنوارت پیش  
تنبک نیم آن است که گشتی گیران هنگام تعلیم ورزش بنشاندن

توغ و تونق

بواو مجهول و غین معجمه و ایضا قاف چیسز هست از عالم علم که کل  
نجه بر سر آن نصب کنند آن بر دو گونه است یکی چتر تونق از  
عالم علم لیکن کوتاه تر از و که قطاسی چند بر و افزایند دوم هم از آن  
عالم لیکن دراز تر از و در علمها این را پای بر تر نهند و آنسین  
به بزرگ تونیان اختصاص یابد آیین اکبری بعینه نقل کرده شد و  
همین صحیح است نه بطاسه حطی چنانکه رسم کنند -

توتیا

بضم سسر و ابطا نوشتن خطاست از صراح و انتخاب - صفا  
گوید قدر صحرایه عدم از فغان دانند صفت توتیا  
چشم باشد خاک طوفان دیده را -

توانگر

بضم اول در اصل معنی صاحب قوت است مرکب از توان بمعنی طا  
و اگر کلمه نسبت بمعنی تاز میاز است این لفظ را در اصل رسم الخط بدون

الف نوشتن خطاست و خواندن روز باشد از بهار عجم و خیابان  
سعدی فریاد صحت بخیر توانگر دینار و روم طایفه است بالای تاجی

توقع  
توانین  
توان

بضم قاف مشدد و مردم از سبب اشتباهی که در الفتح و توتیا خوانند  
این لفظ غلط است صحیح تانین است بمعنی از در این معنی تانین است

بضم اول بمعنی زور و قوت و فتح اول خطاست از کشف و بر  
و بجار عجم و سوز در شبیدی و جهانگیری و سراج -

نوشته خانه این لفظ غلط است صحیح توشک خانه است پید توشک بمعنی ارا  
چنانکه در بران جهانگیری است -

توجه

بضم هم مشدد و یکسبر غلط است چنانکه مردم گویند بمعنی روز بسو  
چیسکریا بسوس کسی آوردن -

توبه

بفتح از گناه بازگشتن و عوام بضم گویند از انتخاب و بفظ گفتن و  
کردن و فرمودن و دادن و شکستن و بستن مستعمل از بهار عجم

تیار

به تشدید یعنی جلد رفتار و جبنده و مولج از منتخب صرح و آنچه در  
 محاورات گویند که فلان چیز تیار است یعنی درست و مهیا است  
 و بمعنی مجاز باشد از معنی لغوی یعنی فلان چیز از باعث درستی خود  
 جبنده و جلد رفتار است بسوئے استعمال استغنی استعمال است  
 پس لفظ تیار عربی است کسانیکه فارسی گمان برنا خطا است و در  
 بحار عجم و چراغ هدایت و سراج اللغات نوشته اند که براس  
 معنی آماده و مهیا طیار بطا سے محله است چه در اصل صطلح میترسکاران  
 که چون جانور شکاری از گریز برآمد که استعداد و آماده بود از شکار اندازی میشود  
 گویند که این جانور طیار شده چون با معنی شهرت گرفته مجازاً هر  
 شیء مهیا را طیار گویند پس تیار و طیار هر دو طور صحیح باشد۔

## باب کے نام مشتملہ

بضم وغین جمع معنی بت از بران بعضی محققان نوشته اند که چون  
 در فارسی نامے مشتملہ نیاید این لفظ رفع بفاست۔

بکسر اول جمع ثقفه و کسانیکه بضم خوانند خطا است از منتخب کسر۔  
 بالفتح چهار دندان پیشین دوازده بالا و دوازده زیر از منتخب و بضم  
 خطا است۔

شع

تفات  
ثنا یا

# باب سیم عربی

**جاوید** بکسر و او ویایے تختانی مجہول بمعنی ہمیشہ و نفتح و او خطا است از بریان و سواد و کشف و سردری -

**جادو** بمعنی ساحر و سحر هر دو آمده و خان آرزو در سراج نوشته که آنچه

در رشیدی نوشته که جادو و ساحر و جادو و سحر بیای نسبت

بمعنی سحر است و عوام جادو و سحر را گویند و ساحر را جادو و اگر این غلط

صاحب غیبات گوید که فی الواقع در کلام قدما جادو بمعنی ساحر است

و در کلام شعرا سے معتبرند مثل امیر خسرو و فیضی و شاعران متأخرین

ایران جادو بمعنی سحر و جادو و اگر بمعنی ساحر پیش از آن است که

تعداد توان کرد پس تقلید این هر دو لفظ بر سبیل طلاق در دست

نباشند و از اینجا است که در بریان جادو بمعنی سحر و ساحر هر دو آمده

**چار بردی** نفتح با سے موحده نام شرح شافیه و این نسوبت ابحار برد که

شهر است و لفظ چار برد معرب چار برد است که هم فارسی و

با سے فارسیست و کسانیکه چار بردی بکسر با خوانند خطا است از مؤلف

نفتح پیشانی لفظ عربیت و بکسر خطا است از مدار و کشف و منتخب -

بفتح تین جماعتی است که میگویند که بنده را در کار اختیار نیست و

**جمین**  
**جمیر**

بسکون یا خطاست از منتخب -

نشسته

بکسیرین و لام شدد و نیز مکسور و یاسے معروف خلقی و طبیعی و پیدایش  
از مار و خیا بان و جملی نقتخنین نسوب به جبل که بمعنی کوه است و  
بسکون یاسے موعده خطاست از کشف -

جبل

هر چیز که نو باشد و جدیدی زیادتی یاسے تحتانی غلط است  
و نام بحسب نوزده بخور شعر حریر که این بجز نوید اگر دهنده است  
و مستعمل بجز مخنون است فعلانن فعلانن مفاعلهن -

جدید

بالکسر ریش و زخم و بالفتح خطاست از بهار عجم و منتخب و بجز الجواهر  
و کثر و صراح سیدم گوید صبا از بوی زلف او مگر سوی چنین  
که بوسه مشک نیم لاله و گل را جراحی کرد -

جراحی

بضم معنی ریش و زخم از منتخب بجز الجواهر -

ریش  
جرکه

بالفتح و کات فارسی بضم ح صفت کشیدن و از انبوه مردم و  
نوع از شکار کردن که چند مردم گرد صید حلقه بسته میگردد از  
بهار عجم و بران و بالکسر خطاست این لفظ ترکیب است -

بفتح موعده غول سر و نام خطاست از منتخب و سروری از  
موند و صراح و کشف -

معد

جمادی اول بضم اولی و فتح ذال بخوندت مفعول بفتح غلط که بصورت است



چرا که چون الف از الف و لام تعریف بدین کلام ساقط شد  
 اجتماع ساکنین لازم آمد میان الف مقصوره و لام پس الف  
 مقصوره را در تلفظ حذف کردن و جمادی صبیغه مفرد صفت <sup>ست</sup> منتهی

بر وزن جباری بمعنی فسرده و پنج بسته چون در آخرین لفظ  
 الف مقصوره که علامت تانیث است واقع گشت صورت نوشت  
 پیدا شد لهذا وصف آن بلفظ اولی که مونت اول است آوردند  
 نه بلفظ اول تا تطابق صفت موصوف در تذکیر و تانیث از دست

نرود و جمادی الاول چنانکه مشهور است خطاست از صراح و مزمل  
 و مناظره الانشا و منتخب قاموس صحاح و بحر الجواهر و غیره در کتاب  
 معتبر نوشته است که چون در وقت تسبیح شهر این ماه در ابتدای  
 موسمی که در آن نجات آب با سه شد واقع گشت لهذا این موسمی گشت.

جمادی الاخری بضم اول و فتح دال بجذوف الف مقصوره که شکل یائے تخمائی است

و موصوف کردن بلفظ <sup>س</sup> یا بلفظ آخره اولی چرا که پیشتر استعمال  
 عبرت همین است و جمادی الثانی چنانکه مشهور شده بهتر نیست گویند

که اطلاق لفظ ثانی آنجا باشد که براسه او بعد از آن ثالث نیز بود از

صراح و مناظره الانشا و مزمل و صحاح و منتخب قاموس بحر الجواهر  
 چون بوقت تسبیح شهر این ماه در آخر موسمی که در آن نجات آب با سه